

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود عرض کردیم سریعاً روایات قاعده فراغ و تجاوز را متعرض بشویم و دیروز یک مقداری وقت به قرائت روایات محمد ابن مسلم گذشت و معلوم شد که در مجموعه روایات محمد ابن مسلم یک نکاتی هست که حالا می شود گفت مثلاً جنبه های انفرادی دارد، یکیش آن روایتی که در آن بود که حین یصلی اقرب الی الحق، این روایات اقرب الی الحق این در روایت محمد ابن مسلم بود و عرض شد که از جمله روایاتی که از محمد ابن مسلم به اصطلاح داریم این روایتی که چند تا روایت از محمد ابن مسلم بود از این چند نفر که یک مقدارش در کتاب مرحوم ابن ادریس نقل کرده و توضیحاتی اجمالاً راجع به این که ایشان و مجموعه روایاتی که ایشان دارند شد، کلام اخیراً رسید به آن روایتی که مرحوم شیخ صدوق در کتاب فقیه نقل کرده از محمد ابن مسلم که کان حین انصرف اقرب الی الحق منه بعد الصلوة. عرض کنم خدمتان به این که این روایت منشا شده که تصور بشود که قاعده فراغ جزء امارات است، جنبه اماریت دارد و عرض کردیم که آقایانی که بعد ها آمدند جواب های مختلفی از این روایت دادند. نظر خود ما این است که کرارا و مراراً عرض کردیم در این جور موارد یعنی کل فقه اختصاص به این مورد ندارد اصلاً، حالا کار سختی است اما کل این موارد سعی بشود رجوع بشود به همان ریشه های اصلی کار تا مطلب روشن بشود. البته الان بعضی آقایان خیال می کنند ریشه این است که به کتاب وسائل مراجعه کنند، حدیث را از این که در لسان ها مشهور است نگیرند یا به مصدر اولیه. مراد ما از ریشه آن ریشه اصلی است که این روایت نقل شده. روایت بُکیر ابن اعین که به اصطلاح الان در اختیار ما هست در روایت بُکیر ابن اعین، البته بُکیر ابن اعین جز اجلای اصحاب است برادر زراره، عرض کردیم این روایت که از بُکیر ابن اعین نقل شده در این روایت که سابقاً هم خواندیم عنوان امام ذکر نشده، قال قلت له و به اصطلاحی که بعد ها شد اسمش مضمره است، حدیث مضمر در اصطلاحشان حدیثی است که ضمیر آورده شده باشد و اسم امام معصوم ذکر نشده باشد و من کرارا عرض کردم مرحوم شهید ثانی در

کتاب شرح لمعه کرارا این تعبیر را بکار برده و فيه روايةً مقطوعة، تعبیر مقطوعه را بکار برده، مقطوعه مراد ایشان در شرح لمعه همین مضمّر است نه مقطوع به معنای ارسال که سند حذف شده باشد. ما اصطلاحا مقطوعه را در جایی بکار می بریم که سند حذف شده باشد، نه این جا سند قطع نشده اسم امام قطع شده، اسم امام نیامده. البته اصطلاح نیست، مرحوم شهید ثانی این اصطلاح را بکار برده لکن خیلی اصطلاح نیست و گاهی در خلال مباحث عرض کردیم به این که راجع به روایات مضمّره مخصوصا در میان ما روایات سماعه خیلی اضمّار دارد، سألته زیاد دارد بحثی آقایان دارند که وجه حجیت روایت مضمّر چیست وجوه مختلفی ذکر شده، عرض کردیم این جور مباحث در کتب اصحاب ما کمتر مطرح شده، در کتب حدیث و درایه در اهل سنت در آن جاها زیاد بکار برده شده اما در بین ما کم و اصولا هم برای ما واضح نیست که سرّ این که مثلا شیخ طوسی یا کلینی یا صدوق روایت مضمّره ای نقل می کنند و عمل می کنند سرّ نکته اش چیست و طبعا اقوال مختلفی هست، قول به این که قبول نکنیم حالت ارسال دارد، قول به این که قبول بکنیم و اقوال دیگر. شاید مشهورتر در بین متاخرین ما، شاید، نمی توانم بگویم این باشد که اگر شخصی که اسم برده خودش از اجلا باشد بعید است که این از غیر از امام نقل بکند، اگر از اجلاء نباشد خب چرا، مثلا این بکیر از اجلاست بعید است از غیر امام نقل بکند. یک وجه دیگری هم گفته شده که تقریبا می شود گفت حکم شواهد سیاقی دارد، قرینه حالیه یا سیاقیه حساب می شود و این در خصوص روایات ما مطرح است یعنی در خصوص روایاتی که در کتب اصحاب ما، این هم وجهی است گفته شده و آن این که اصولا این کتب اصحاب مثل کافی یا فقیه اگر روایت مضمّری آوردند ما به حسب علم ما مضمّر است، حتما در آن مصدر اصلی می دانستند که این مضمّر نیست و این از امام است چون این کتب اصولا جعل شدند، وضع شدند، قرارشان بر این است که در این کتب فتوا نیاورند و روایت بیاورند. در مثل کتاب کافی یا فقیه بنا نیست که فتوا ذکر بشود، بناست که روایت ذکر بشود پس حتما مرحوم کلینی یا مرحوم صدوق قرائنی داشتند که این روایت مال امام است، مال معصوم است، مثلا در همان کتاب سماعة سألته یعنی سالت الامام سلام الله علیه، این هم یک وجهی است که خب عده ای الان روی این بیشتر اعتقاد دارند که اصولا این کتب اصحاب وضعش برای این است که روایات را ذکر نکنند نه فتاوا.

پرسش: آن وقت از روایات می فهمیم فتوایشان چیست؟

آیت الله مددی: بله چون روایت را آوردند روایت است، این فتوا نیست یعنی فتوای بکیر نیست، عادتاً این روایت است.

این هم یک وجه دیگری که برای این کار گفته شده. علی ای حال انصاف قصه یک نکته واضحی را در کلمات قدمای اصحاب ما پیدا بکنیم همین قرینه سیاقیه یا همان اجلائی طائفه اجمالاً بد نیست اما کرارا عرض کردیم قرائن سیاقی و قرائن حالی همه مثل قرائن عقلائی یعنی مثل امور عقلائی قدر متیقن دارند، مثل دلیل لفظی نیست مثلاً یک دلیل لفظی باشد که فرض کنید سماعه گفته باشد من هر چه نقل کردم از امام است، اصلاً دلیل لفظی نیست، یک نوع قرائن، قرائن سیاقی یا قرائن حالیه بیشتر مثل دلیل لبی می مانند، قدر متیقن دارند. این روایت را به این جهت که در کتاب شیخ طوسی آورده این را روایت حساب کردند لکن وقتی ما نگاه می کنیم اولاً ما دیدیم برایتان خواندیم روایات فراوانی در قاعده فراغ و تجاوز ما داریم، البته در قاعده تجاوز نیامده، کرارا عرض کردم که این دو تا روایت فقط و فقط در قاعده فراغ است، ما این نکته را در قاعده تجاوز نداریم، فقط در روایات قاعده فراغ داریم که حین یتوضا اذکر منه بعد الوضوء یا حین انصرف اقرب الی الحق. این فقط در روایت قاعده فراغ آمده، دو تا روایت هم بیشتر نیست. روایت محمد ابن مسلم که دیدیم مجموعاً ما هفت هشت تا روایت از محمد ابن مسلم داریم، این در یکیش آمده، در بقیه نیامده اما روایت بکیر در همان یکی هم که در وضوء است روایت دیگری مشابه ندارد لذا این بحث مطرح می شود که اصل این مطلب که به قول آقایان مثل مرحوم آقای خوئی این را اماره قرار دادند و امر عقلائی قرار دادند این در قرن دوم توسط بکیر نقل شده یا گفته شده، خود ایشان فرمودند. این در قرن دوم است.

ما در معاصرین ایشان در اصحاب ائمه کسی دیگر نداریم که این مطلب را در باب وضوء با این تعبیر گفته باشد و باز هم عرض کردیم دیروز هم خواندیم امروز هم ان شا الله نگاه می کنیم می گوئیم که اصل مسئله قاعده فراغ در همان قرن دوم منسوب به امیرالمومنین هم بود. دقت بکنید؟ این در کتاب جعفریات، نمی دانم دیروز خواندیم، باسناده عن جعفر ابن محمد عن ابیه قال إن من شک فی صلوته بعد انصرافه فلا شیء علیه. این من شک فی صلوته و این در جعفریات ظاهرش به امام باقر است، عرض کردیم

جعفریات به سند واحد به امیرالمومنین است، فقط بعضی هایش عن امیرالمومنین است بعضی هایش عن امیرالمومنین عن رسول الله است پس این مطلب که قاعده فراغ را اعتماد بهش بکنیم این قبل از زمان بکیر منسوب بود که امیرالمومنین فرمودند. آن وقت به ذهن می آید که بکیر سعی کرده یک نکته عقلائی هم برای ما بگوید که حین يتوضا. البته این روایت که در صلوة است روایت بکیر در وضوء است، حین يتوضا اذکر منه حین یشک. این نکته ای را که در روایت بکیر هست به ذهن می آید که قال قلت له یعنی ابان از خود بکیر نقل می کند، شواهد دیگری نداریم برای این که و در قرن سوم این کلام فقط در کتاب حسین ابن سعید آمده یعنی ریشه اصلی این کلام در قرن دوم است. اسم امامی هم در وسط مطرح نیست مثلاً قلت لابی عبدالله، سالت ابا عبدالله، اسم امامی هم مطرح نیست در قرن دوم.

در قرن سوم در کتاب حسین ابن سعید آمده، عرض کردیم اگر ما قبول بکنیم مراد از عبارت مرحوم نجاشی و دیگران که حسین ابن سعید صنف این کتب را که ایشان مصنف نوشتند و عرض کردیم مصنفاتی که اهل سنت دارند اضافه بر احادیث رسول الله از صحابه و تابعین هم دارد یعنی نقل از صحابه شده، نقل از تابعین شده، این ها را هم دارد. یک کتابی هست روایات اهل سنت بر نهج وسائل الشیعه، آن کتاب یک مقدار زیادی که از مصادر اهل سنت نقل می کند روایت نیست، کلمات تابعین است یا کلمات صحابه است، اصلاً روایت نیست لکن آن کار، کار خوبی است چون آن متنی که از تابعین یا صحابه نقل می شود برای نزدیک بودن با اصل روایات اهل بیت مساعد است مثلاً روایت داریم إن الارض یطهر بعضها بعضاً، این در روایت ما آمده، در کلمات تابعین هم موجود است غیر از امام صادق. آن از این جهت خیلی مفید است. من چون همیشه عرض کردیم ما عهد رسول الله داریم، بعد از رسول الله عهد صحابه داریم، بعد عهد تابعین داریم و بعد عهد فقها. روایات اهل بیت در عهد فقهاست لذا خواهی نخواهی آن سه تا عهدی که قبل از ایشان است: رسول الله، صحابه و تابعین می تواند تاثیرگذار باشد در فهم روایات اهل بیت به طور کلی.

پس بنابراین در کتب اهل سنت در مثل مصنف ابن ابی شیبیه، مصنف عبدالرزاق، در این ها کلمات غیر رسول الله هم هست، آیا احتمال دارد در کتاب حسین ابن سعید کلام غیر امام بوده؟ کلام بکیر بوده؟ بکیر هم برای تقریب عقلائی مطرح کرده و درست هم هست،

تقریبش تقریب درستی است اما کلام معصوم نیست و اصولا شاید مرحوم حسین ابن سعید این روایت را آورده چون تعمد نداشته حتما در کتابش روایات را بیاورد، کلمات صحابه و اصحاب ائمه را هم آورده باشد. به هر حال در قرن چهارم اول قرن چهارم مرحوم شیخ کلینی و آخر قرن چهارم شیخ صدوق هیچ کدام این روایت را نیاوردند. در قرن پنجم مرحوم شیخ طوسی آن را آورده. این در قرن پنجم است، در تهذیب آن را نقل کرده و عرض کردیم اصولا دقت بکنید بغدادی ها در نقادی خبر خیلی دقیق بودند و مراد ما از بغدادی ها روش است نه کسانی که در بغداد بودند. همین کتاب کلینی بر اساس روش بغدادی ها نوشته شده ولو این کتاب را ایشان در ری یا قم نوشتند. خیلی دقت کردند در انتخاب احادیث، فوق العاده دقت کردند. قمی ها هم انتخاب هایی داشتند غیر از مرحوم کلینی مثل صدوق لکن خب خیلی توسعه دارد یعنی انتخاب این ها در روایات خیلی زیاد است.

مرحوم شیخ طوسی قدس الله نفسه تقریبا اولین فقیه یا اصولی شیعه است که بحث حجیت خبر را مطرح می کند و قبول می کند. کرارا و مرارا عرض کردم حتی در کتب اهل سنت اگر نگاه بکنید در بحث خبر واحد شیعه یا روافض را جز مخالفین حجیت قرار می دهد یعنی وقتی می گوید خبر واحد حجت است إلا معتزله و الرفاوض، رفاوض را به عنوان کسانی که خبر را حجت نمی دانند مطرح می کند، چرا؟ چون در بغداد این طور بود که خبر حجت نبود مثل سید مرتضی، حالا آن نکات فنی که بود آن بحث دیگری است. شیخ طوسی به خلاف استادش ایشان بحث حجیت خبر را مطرح می کند لذا باید این طور گفت که شیخ طوسی یک مرحله متوسط است ما بین سید مرتضی که منکر حجیت است و ما بین صدوق که خیلی خبر قبول کرده، انصافا یک حد وسطی است. نه به آن سعه شیخ صدوق روایات را آورده و نه به آن ضیق سید مرتضی که نفی کرده و انصافا هم به نظر ما این که می گویند شیخ جمع تبرعی کرده این جا هم جمع تبرعی کرده است. بالاخره یک حد وسطی را مرحوم شیخ گرفتند با یک مثلاً تقریبا وسواسی عده ای از روایات را قبول کردند، کمتر از آن چه که در قم نقل شده بود و خیلی بیشتر از آن چه که در بغداد نفی شده بود.

پرسش: در قم قبول شده بود در فقیه می خواهید قبول کرده؟

آیت الله مددی: فقیه یا لا اقل آورده حالا. بله فقیه. فرض کنید فقیه علل الشرائع را قبول کرده، عللی که منسوب به فضل است در فقیه نقل می کند مثلاً نجاشی و شیخ اصلاً فضل را جز اصحاب حضرت رضا نمی دانستند. یعنی به عبارت دیگری خب کتاب فقیه در اختیارشان بوده، به عبارت دیگری اصلاً قبول نداشتند فضل از حضرت رضا نقل بکند. خب می دانید عللی که فضل نقل کرده حدود پانزده شانزده صفحه است، آن چاپ علل الشرائع بدون حاشیه و مرحوم شیخ نجاشی کتاب العلل را به خود فضل نسبت داده. غرض خیال نفرمائید این چیز تازه ای است، کتابی که مال خود فضل بوده متأسفانه مرحوم صدوق با یک سند به حضرت رضا نسبت داده. یک شخص مجهولی هم هست عبدالواحد ابن عبدوس، محمد ابن عبدوس نیشابوری، ایشان نقل می کند از شاگرد فضل که فضل گفته من این ها را از حضرت رضا شنیدم. خب طبعاً این مطلب در بغداد به هیچ وجه مورد قبول نبود. درست هم همین است، این کتاب مال فضل است یعنی بنده خدمتتان عرض میکنم گاهی می شود یک مطلب مال شخص است، بعد ها همین را به امام نسبت می دهند یعنی فضل ابن شاذان رحمه الله این علل را حسب قواعد ذهنی خودشان استخراج کردند و قشنگ هم هست، می گوید مثلاً چرا در تشهد در اذان دو بار می گوییم؟ می گوید چون اصل شهادت تکرار است، شاهد وقتی می گویند دو نفر شاهد می آورند، شما هم دو بار می گویند اشهد ان لا اله الا الله مثلاً من باب مثال. غرض این است که لکن در نیشابور این که این را به حضرت رضا نسبت دادند، مرحوم صدوق هم نقل کرد. اگر صدوق این مطلب را فقط در علل الشرائع یا عیون اخبار الرضا نقل می کرد خیلی مشکل نبود چون جز مصنفاً ایشان است. قطعاتی از این را در همین کتاب فقیه خودش آورده. خب معلوم است که نه نجاشی آن را قبول دارد و نه شیخ طوسی قبول ندارند لکن از آن ور چون صدوق شیخ الفقها و شیخ اصحابنا بقم یا به خراسان، این از قم به بعد را خراسان حساب کرده از ایشان با تجلیل نام بردند دیگه نیامدند بگویند این حرفی که ایشان نقل کرده خیلی باطل است. لذا فضل را جز اصحاب رضا ننوشتند، و درست هم هست، حالا من نمی خواهم وارد آن بحث بشوم. سابقاً صحبت کردیم دیگه تکرار نمی کنیم.

لذا خوب دقت بکنید این اصولاً خودش روش مرحوم شیخ چون قائل به حجیت تبعیدی بود و این اختصاص به این ندارد مثلاً مرحوم نجاشی که واقعاً خیریت این صنعت است اعتقادش این بود که کتاب ابن بته، چون ابن بته خودش جز علمای قم بود کان من اهل العلم

و الادب بقم. مرد ملایی بوده ابن بته، محمد ابن جعفر، این هم برای تذکرا، ابن بُتّه داریم که این سنی است، در اهل سنت ابن بته است، بُتّه یعنی مرغابی. ابن بُتّه داریم که این شیعه است، فرق بین این دو تا فرق بین شیعه و سنی به فتح و ضم است. احتمال می دهیم کلمه بته معرب کلمه بوته باشد، بوته خار. احتمال می دهیم. به هر حال ابن بُتّه من اهل العلم و الادب بقم لکن نجاشی می گوید و فی فهرست ما رواه غلطٌ کثیر. لکن مرحوم شیخ قدس الله نفسه زیاد از این فهرست نقل می کند و حق هم با نجاشی است.

عرض کردم تنقیح این ها الان کار بسیار مشکلی است، این موارد زیاد. نجاشی از ابن بته نقل می کند خیلی کم، آن جاهایی که قبول دارد مطلبش درست است. لکن شیخ خیلی از ابن بته نقل می کند و انصافا هم مطالبی را که الان ما می بینیم که شیخ نقل کرده طبق شواهد خود ما جز اغلاط ابن بته است. در همین کتاب کشی شیخ می گوید کتاب کشی کتابٌ کبیر کثیر المنافع، نجاشی می گوید فیه اغلاطٌ کثیرة، این دو تا دو تا برخورد مختلف با کتاب کشی است و حق هم با نجاشی است، انصافا کتاب خیلی اغلاط دارد و عده زیادی از این اغلاط به رجال شیخ منتقل شده متأسفانه. حالا به هر حال آن ها یک شرح هایی دارد که باید جای خودش داده بشود.

غرض این تعجب برای شما نکنید که یک مطلبی مال شخص باشد بعد ها آن را به امام نسبت بدهند. حالا در این روایت بکیر اقلا اسم امام برده نشد، تا آخر هم کسی اسم امام را نبرده است اما در این علل فضل که مال خود فضل است به تعبیر نجاشی می گوید کتاب العلل، ایشان رفته نیشابور. یک شخصی است که اسمش عبدالواحد ابن محمد ابن عبدوس عن قتیبه عن فضل، آخرش دارد که این ها مال خودتان است؟ می گوید نه سمعت من الرضا المرة بعد المرة. چند بار، اصلا فضل در زمان حضرت رضا احتمالا یک بچه چهار پنج ساله بوده و اصولا حضرت را هم ندیده، شواهد عمر ایشان دلالت نمی کند سال های ۲۰۲، ۲۰۳ ایشان یک بچه بیش از چهار پنج ساله نباید باشد.

علی ای حال خب حالا بلد نبوده نسبت بدهد، اشتباه کرده، حالا حضرت هادی را می گفت معقول بود، حضرت رضا اصلا معقول هم نیست و اصولا ما عرض کردیم مرحوم فضل ابن شاذان از هیچ امامی نقل نمی کند. ایشان مسلما دو تا امام را درک کردند حضرت هادی و حضرت عسگری و وفاتشان هم قبل از شهادت امام عسگری است لکن از این دو امام که ایشان درک کرده از این دو امام هم

حدیث و طبعا حضرت جواد را هم درک کرده اما از این دو امام که مسلم ایشان درک کرده هیچ حدیثی مرحوم فضل ندارد. اصلا فضل

از امام حدیث ندارد. عرض کردیم شان اساسی فضل نقل میراث های درجه اول اصحاب از عراق به خراسان است.

پرسش: بیشتر گرایش کلامی ندارند؟

آیت الله مددی: خب این همه کتاب برده.

و ایشان در حدیث بی نظیر است اصلا. چون آن روش کلامی سبب شده که ایشان در حدیث شناسی کاملا پخته باشد. عرض کردم

فضل ابن شاذان در اصول حدیث، در کار هایی که اهل سنت دارند بی نظیر است، شوخی نمی کنم نه این که تسامح بکنم.

پرسش: یک نقل شده که بعد از شهادت امام رضا یک سال مامون در زندان حبسش می کند

آیت الله مددی: نه آن هم صحت ندارد.

به هر حال گفته شده این مطلب لکن اساس ندارد. علی ای حال تفصیل بحث باشد برای جای دیگر. جایش این جا نیست

پرسش: محل زندگیش نیشابور بوده

آیت الله مددی: چون مدت زیادی بغداد بوده. ایشان ابن فضال پدر را دیده، اصلا می گوید ابن فضال می آمد در اتاق و برای من

کتاب را روایت می کرد. ایشان یکی از بهترین روات آثار درجه یک اصحاب در خراسان است. آثار درجه یک، از متفرقات نقل نمی

کند. از ابن ابی عمیر، از صفوان، از همین حسن ابن علی ابن فضال. این حسن ابن علی ابن فضال. جز عجائب روزگار است انصافا.

فکر هم نمی کنم فطحی باشد، شانش اجل از این است که فطحی باشد. فضل از این درجه یک نقل می کند کما این که ایشان از درجه

یک اهل سنت هم نقل می کند. فضل یک مغز متفکری است. انصافا مرد فوق العاده است.

پرسش: ایضاحش در کلام امامت

آیت الله مددی: معلوم نیست مال فضل باشد، مال آن شاذان دیگری شاید باشد. ولو به اسم فضل است و آقای ارموی هم چاپ کرده،

روشن نیست، به ادبیات فضل نمی خورد.

.....

علی ای حال ادبیات فل یک مرد متفکر نه فقط در کلام، در اصول. من چند بار عرض کردم که ایشان در آن زمان که قرن سوم است فرق بین مسئله اجتماع امر و نهی و نهی در عبادت گذاشته. سید مرتضی که تقریباً دو بیست سال بعد از ایشان است ایشان نهی در عبادت را با اجتماع امر و نهی یکی گرفته. همان بحثی را که فضل می کند در ۱۲۰۰ سال قبل تقریباً، الان ما در حوزه های خودمان می کنیم. همین کفایه و این ها همین بحث را می کنیم. فضل در آن وقت این بحث را مطرح می کند که فرق بین اجتماع امر و نهی و مسئله نهی در عبادت چیست. بین صلّ و لا تغصب از یک طرف و بین صلّ و لا تصلّ فی الحریر. این صل و لا تصل فی الحریر نهی است. فضل در آن وقت بحث می کند و نتیجه می گیرد که اگر نهی در عبادت یا معامله باشد موجب بطلان است اما اجتماع امر و نهی موجب بطلان نیست. این که در کتاب اصحاب متاخر ما نسبت می دهند درست است، اصلاً فضل بحث علمی اصولی در آن وقت ۱۲۰۰ سال قبل داشته، یک مرد فوق العاده ای است، فضل یک مرد عادی نیست که این حرف های عجیب غریب بزند، سمعت من الرضا المرة بعد المرة.

علی ای حال یکم خارج شدیم و به بحث خودمان برگردیم. این کلام مال بکیر است در کتاب حسین ابن سعید آمده. در کافی و در فقیه کلاً نقل نشده و مرحوم شیخ طوسی آن را نقل کرده و دقیقاً هم نمی دانیم که شیخ برخوردش با حدیث چه بوده. اولاً آن را کلام بکیر می دانسته یا کلام امام؟ امامی که اسمش نیامده این را هم نمی دانیم. آیا مثل آقای خوئی از آن علت فهمیده یا از آن حکمت فهمیده؟ مثل مرحوم نائینی. این را هم نمی دانیم.

اما آن چه که می دانیم این است که عرض کردم کراراً، آثار شیخ به طور کلی خیلی بیش از آثار صدوق بین اصحاب جا افتاده، این به طور کلی. سرّاً جا افتادن بین اصحاب هم این است اصولاً آثاری که شیخ در تهذیب آورده بیش از آثار فقیه جا افتاده. حتی به یک معنا شاید بیش از کافی یعنی رواج بیشتر حتی از کافی داشته. کافی ظاهراً به تصور این که آن چه در کافی هست در کتاب تهذیب هست لذا نیازی نیست به کافی مراجعه بکنیم. فکر می کنم نکته اش این باشد. این حدیث از زمان شیخ در قرن پنجم وارد میراث های

.....

ما شده، درست است در مثل وسائل برخورد حدیثی با آن شده، اما این که آیا در اول هم برخورد حدیثی بوده این هنوز روشن نیست، اصلا احتمال آن که به ظاهر نگاه می کنیم کلام بکیر باشد، حسین ابن سعید هم شاید به عنوان کلام بکیر آورده است.

آن وقت ما عرض کردیم یکی از راه هایی که در مذهب ما، این در اهل سنت نیست. این را من کرارا عرض کردم تاثر یک فتوا به روایت در اهل سنت نیست. در اهل سنت ممکن است که مثلا ابوحنیفه یک حدیثی را قبول داشته باشد ده ها فقیه حنفی آن را قبول نداشته باشند. این این جور پیش ما نیست، این تفکر حساب دستتان باشد مثلا الان احمد ابن حنبل در مسند حدیث آورده، قبول؟ آن وقت ابن جوزی در موضوعات گفته این موضوع است، کذب است، من همیشه عرض کردم اصطلاحا وقتی یک حدیث را گفتند موضوع این اعلا درجه ضعف است، از آن بالاتر نیست، اعلاء درجه ضعف موضوع، کذب است. آن وقت ابن جوزی هم خودش حنبلی است. ابن جوزی خودش حنبلی است، حدیثی را که امامش در کتاب مسند آورده حکم کرده موضوع است یعنی جعل است، مجعول است و لذا من کرارا عرض کردم چون الان در زمان ما خیلی رسم شده

پاسخ پرسش: اصلا آزاد. حدیث پیش ما یک انعکاس دارد، انعکاسش در فتاوی اصحاب است، آن ها این انعکاس را ندارند. این را خوب دقت بکنید. این که الان عده ای چسبیدند به این که شما بحث های رجالی نکنید این اصل نکته اش این است. یک چیز دیگه گفتند که آن ها بی اساس است. در شیعه وقتی یک حدیث جا می افتاد دنبال سند و رجال و این حرف ها نبودند لذا می آمدند می گفتند خیلی خب بر فرض حدیث این باشد اصحاب تلقی نکردند ما رد می کنیم. ما آمدم بنده صاحب التقصیر می خواستم این توضیح را بدهم که چرا اصحاب تلقی نکردند؟ یعنی این شاخه را دیده بودند چون بلا اشکال در اصحاب ما این تلقی نشد که به این روایت عمل بکنند لذا در اصحاب ما این را به عنوان اصل عملی گرفتند، به عنوان اماره نگرفتند لذا نیامدند بگویند جایی که اذکر هست آن جا قاعده فراغ جاری می شود. قاعده فراغ را مطلقا جاری کردند بلکه حتی در مثلا صد سال اخیر که اصلا این بحث مطرح شد که قاعده فراغ در صورت اذکریت جاری می شود. معذک مشهور علمای ما حتی معاصرین ما، شما عروه را نگاه بکنید مثل آقای خوئی کم داریم از محشین عروه مثل آقای خوئی. معظم محشین مثل خود سید یزدی، سید یزدی هم قاعده فراغ را مطلقا جاری می داند.

آقای خوئی قاعده فراغ را در صورت اذکریت، نکته روشن شد؟ نکته این است که چرا اصحاب ما با وجود این روایت در کتاب تهذیب آیا واقعا یک نکته به قول قدیمی ها علم ایقوفی بود و تعبد بود؟ ما به نظرمان نکته اش روشن شد، این تاریخ این که این حدیث را از ریشه هایش گفتیم روشن شد، این تا قرن پنجمش مشکل دارد. تا قرن پنجمش مشکل دارد. کلامی است که در قرن دوم صادر شده. معلوم نیست مال خود بکیر است. مال امام است، حالا فرض کنیم شیخ طوسی به عنوان روایت به نظر مبارکشان. این اصلش مشکل پیدا کرد، اصلا شاید حسین ابن سعید آورده به عنوان کلام بکیر آورده و مشکلی هم نبوده، بکیر برای تقریب مطلب به امر عقلائی آورده، هیچ مشکلی خاص ندارد. جعل حدیث نکرده، نیامده حدیث را مجعول بگوید. یک نکته ای گفتند که ائمه علیهم السلام قاعده فراغ جاری می کنند، گفتیم که این عقلائی است، ریشه هایش عقلائی است.

پرسش: برای ما که این حجت نیست

آیت الله مددی: تازه برای ما هم حجت نیست چه اشکال دارد؟ مشکل ندارد، بکیر کار بدی نکرده. حسین ابن سعید کار بدی نکرده. کلینی و صدوق کاری نکردند، این ها تشخیص دادند کلام بکیر است، کلام بکیر هم عقلائی است، ریشه. لذا اگر دقت بکنید بحث قاعده فراغ و تجاوز را من همیشه گفتم قاعده فراغ ریشه عقلائی دارد ولی قاعده تجاوز ندارد. این را من همیشه تکرار کردم. قاعده فراغ ریشه عقلائی دارد. همین هو حین يتوضا این ریشه عقلائیش است. ما این تعبیر را در قاعده فراغ هم نداریم. روشن شد؟ پس هیچ مشکل خاصی نبود. بله در قرن بعدی در قرن سوم این را منسوب کردند به محمد ابن مسلم عن الصادق علیه السلام عن ابی عبدالله لکن در نماز نه در وضو. پس یکی در وضو بود که الان وضعش تقریبا روشن شد. یکی در نماز بود که این را منسوب کردند به محمد ابن مسلم عن ابی عبدالله. کان حین انصرف اقرب الی الحق. روشن شد؟

حالا ریشه های آن را هم که نگاه می کنیم اول مصدری که این را از محمد ابن مسلم آورده مرحوم محمد ابن علی ابن محبوب است. من الی الان در ذهنم بود که ایشان از اشاعره قم است، حالا محبوب در اشاعره قم در ذهنم نبود کی باشد. به هر حال ایشان جز اشاعره قم است و جلیل القدر است. امروز به مناسبتی کتاب آقا شیخ بزرگ را نگاه می کردم نوشته بود الاشعری ولأنا. من هر چه این

کتاب هایی که من دیدم یعنی فهرست نجاشی و شیخ و این ها، این ها هیچ کدامشان. اگر آقایان مراجعه کردند. یعنی این معنایش این است که ایشان اشعری نیست، به ولاء خودش را، اشاعره عرض کردم یمنی اند، طائفه یمنی بودند که همین ابوموسی هم از این هاست. طائفه بزرگی بودند، در کوفه وجود داشتند طائفه اشعری ها، این ها آن صائب جد اعلای اعلایشان که در یمن به دنیا آمده وقتی شخصی حین تولد بچه پر مو بود او را اشعر می گفتند یعنی مو دار، این چون پر مو بود بهش اشعر گفتند، اگر هم زن بود شعراء، علی ای ال ایشان کلمه اشعر روی وصف این شخص است، اسمش اشعر نیست. بعد این طائفه معروف به اشعری ها شدند که این ها بعد قم اند. اصلاً تاسیس مدنیت قم و شهریت قم دست اشعری هاست. قبل از این ها به صورت خیمه بود، چوپانی بودند. اولین باری که قم شهر شد توسط یمنی هایی که قم آمدند. اول دو تا برادر به قم آمدند بعد یکی اضافه شد و زمان حضرت سجاد است، زمان حجاج است، زمان حجاج به قم آمدند و این اشاعره در قم شان خیلی زیادی داشتند. و خیلی هم موثر بودند چون عرب هم بودند، اولین کسانی که خدمت امام باقر یا امام صادق از قمی ها رسیدند این ها هستند. چون عرب بودند منشا انتقال علوم اهل بیت به قم هم این ها بودند، خیلی تاثیر گذار بودند. چهره های بزرگی هم دارند. خیلی بزرگ اند.

یکیشان همین محمد ابن علی ابن محبوب است. ایشان کتابی داشته به نام نوادر علی ما فی کتاب النجاشی، یا نوادر المصنف علی ما فی کتاب السرائر. من یک جای دیگر دیدم، حالا امروز نشد باز پیدا بکنم، حالا اگر سرچ کردید نوادر المصنفین هم من دیدم. اگر نوادر المصنف باشد یعنی مرحوم محمد ابن علی ابن محبوب احادیث نادر و شاذی را که نقل کرده در این جا جمع کرده است. اگر نوادر المصنفین باشد یعنی افراد شاخصی که در شیعه بودند لکن روایت های نادری در کتاب هایشان بوده ایشان جمع کرده. اگر مصنف باشد یعنی خودش. مصنفین باشد قبل از خودش. و چون در این جا سندش به ابن ابی عمیر می رسد عادتاً باید از نوادر ابن ابی عمیر باشد یعنی روایت های عجیب و غریب و شاذ و نادری، من یک بحث مفصلی هم یک بار این جا عرض کردم

یکی از حضار: کتاب النوادر داریم

آیت الله مددی: عرض کردم در نجاشی و شیخ هر دویشان النوادر دارد. شیخ و نجاشی اما در ابن ادریس نوادر المصنف دارد اما شیخ این را ندارد. من یک جای دیگه دیدم نوادر المصنفین. فعلا در ذهنم نیست کجا دیدم، می دانم در مراجعاتم جایی دیدم. نوادر المصنفین.

به هر حال من یک توضیحی راجع به کلمه نوادر عرض کردم، عرض کردم ظاهرا در بعضی از نوادر عنوان نوادر یعنی روایات شاذ یکی از حضار: صاحب وسائل دارد نوادر المصنفین

آیت الله مددی: می گویم یک جایی من دیدم حافظه من خراب شده اما هنوز خیلی خراب خراب نیست. یک جایی من نوادر المصنفین دیدم. جلد ۲۰ مرحوم آقای ربانی.

علی ای حال اگر نوادر المصنفین باشد مثلا احادیث نادری که در کتاب ابن ابی عمیر هست. من به مناسبت عرض کردم تنها حدیثی که به قول آقای خوئی که البته ایشان قبول کردند صحیح است در این که در هدیه خمس هست از همین جاست یعنی از ابن ادریس از کتاب نوادر از ابن ابی عمیر. فقط همین حدیث است که آقای خوئی حکم به صحت فرمودند. اصلا عرض کردم وضع این کتاب برای احادیث شاذ و نادر است. این در قرن سوم.

پرسش: فتوا الان خطیره بودنش مهم است

آیت الله مددی: آن روایت دیگری است مال علی ابن مهزیار، آن جائزه است اما این توش عنوان هدیه دارد، هدیه غیر از جائزه است. آنی که آقای خوئی فتوا دادند این است، این روایت منحصر الان در هیچ مصدری وجود ندارد جز قرن ششم، کتاب ابن ادریس از احمد ابن هلال عن ابن ابی عمیر. سابقا هم توضیح دادم. به ذهن ما می آید که اصولا ایشان در این کتاب احادیث نادر و شاذ را جمع کرده. اگر این مطلب درست باشد ایشان در این کتاب خودش. این کتاب را هم عرض کردم مرحوم شیخ طوسی به خط خودشان نوشته بودند. ایشان نوه دختری شیخ طوسی است پس حدیث اگر درست باشد مال محمد ابن مسلم باشد در قرن دوم، در قرن سوم در کتاب مرحوم محمد ابن علی ابن محبوب. دیگه اصحاب ما نیاوردند، تا قرن ششم ابن ادریس حتی شیخ طوسی هم نیاورده. این دیگه

.....
خیلی عجیب است. حتی شیخ طوسی که این کتاب را خودش استتساخ کرده شیخ طوسی هم این را نقل نکرده. عرض کردم آقای خوئی در مصباح این حدیث را آوردند در همین بحث لکن این حدیث طبق مبانی خود ایشان ضعیف است، حالا خود ایشان آوردند. روایات تا بکیر درست است، این روایت طبق مبانی خود ایشان ضعیف است.

پس بنابراین حدیث

پرسش: من لا یحضر روایت را دارد

آیت الله مددی: آن را هم می گویم حواسم هست.

پس بنابراین این حدیث در قرن سوم در کتاب مرحوم محمد ابن علی ابن محبوب آمده، در قرن چهارم نقل نشده، در قرن پنجم نقل نشده. در نیمه دوم قرن ششم ابن ادریس آوردها ایرادا به قول خود ایشان گاهی می گوید. لا اعتقادا، چون ابن ادریس خبر را قبول ندارد. در آخر به عنوان روایت نقل کرده، یک عده روایت را آورده. این وضع این حدیث است. از آن طرف در این سندی که الان موجود است ابن ابی عمیر عن محمد ابن مسلم. ابن ابی عمیر محمد ابن مسلم را درک نکرده. حالا در آن کتاب ابن ابی عمیر چه بوده من نمی فهمم، خودم الان سر در نمی آورم، در آن جا مطلب چه بوده مثلا گفته یُروی عن محمد ابن مسلم. چون ابن ابی عمیر که محمد ابن مسلم را ندیده. یک حدیث قبلی مثلا محمد ابن مسلم واسطه داشته این حدیث عطف به آن است. ما آن ها را نمی دانیم، این چه که الان هست من همیشه عرض کردم در بحث حجیت مقدار علمتان را حساب بکنید. این که در واقع چه بوده و دلیلی برایش نداریم حجیت درست نمی کند. این نکته مهم در اجتهاد است. حسب علم ما الان ابن ابی عمیر از محمد ابن مسلم نقل نمی کند. کجای کار خراب است؟ این را هم ما نمی دانیم. دقت کردید؟ این کجایش خرابی دارد؟ در نسخه، خود مرحوم محمد ابن علی به عنوان این که این حدیث شاذی است آورده. به حسب ظاهر ما هم می فهمیم که شاذ است یعنی به عبارة اخرى شما فعلا حتی به محمد ابن مسلم نسبت نمی توانید بدهید چه رسد به امام. این نکته ای است که بنده کرارا عرض کردم. خیلی از احادیث را به راوی نمی توانید نسبت

بدهید چه برسد به امام. با این ترتیب شما نمی توانید بگویید محمد ابن مسلم این را گفته چه برسد به این که بگوییم محمد ابن مسلم از امام نقل کرده.

پرسش: آقای خوئی روی چه مبنائی فتوا داده؟

آیت الله مددی: دیگه ایشان. در کتاب مصباح که این مبانی حدیثی را نداشتند، توجه نداشتند. طبق مبانی حدیثیشان حدیث که ضعیف است، این که مسلم است حدیث ضعیف است، بعدش هم فوقش شما ممکن است بگویید مرسل ابن ابی عمیر. ایشان مراسیل ابن ابی عمیر را هم قبول ندارند. فوق بگویند مرسل است.

عن ابن ابی عمیر عن محمد ابن مسلم عن ابی عبدالله. روشن شد؟ این مال یکی.

سند دومی که این دارد به محمد ابن مسلم مرحوم صدوق در قرن چهارم نقل کرده. صدوق در کتاب فقیه این را آورده. عرض کردم صدوق مبنایش توسعه دارد. از مثل شیخ نیست. ایشان آورده به عنوان روی محمد ابن مسلم عن ابی عبدالله. عرض کردم کرارا و مرارا خود آقای خوئی طریق صدوق را به محمد ابن مسلم ضعیف می دانند. این که راجع به ایشان.

و توضیح علمیش را عرض کردم یکی از شاگردان مهم مرحوم محمد ابن مسلم علاء ابن رزین است، علاء ابن رزین قلاء، قلا یعنی ه اصطلاح کان یقلی، یقلی یعنی سرخ می کرد. یقلی الان مقلاة آن تابه ای که توش سرخ می کنند، این کان یقلی السویق، سویق همین حلوائی هست که الان مخصوصا عراقی ها پر رنگ درست می کنند، این را اصطلاحا سویق می گویند که از شکر و آب و آرد تشکیل شده، این را اصطلاحا سویق می گویند. به اصطلاح حلوا فروش بوده. حلواساز بوده، یقلی السوید. ایشان کارش حلواسازی بوده. این شاگرد محمد ابن مسلم

تعبیر این است تفقه علی اید محمد ابن مسلم و ایشان یکی از کتاب های مهم آثار تفکرات محمد ابن مسلم توسط ایشان است. معروف است کتاب علاء و طرق متعدد دارد پیش خود قمی ها.

یک طریقی هست که محمد ابن خالد برقی پدر برقی معروف، ایشان در کوفه بوده، این کتاب را گرفته به قم آورده. بعد این نسخه ای که ایشان آورده یک مقدارش در قم جا افتاده، یک مقدارش هم جا نیفتاده چون محمد ابن خالد در حقیقت گفته شده کان ضعیفا فی الحدیث، این احتمال دارد که مثلا نسخه بازاری بوده، دقت نکرده، کان ضعیفا فی الحدیث یعنی این. یک نسخه ایشان به قم آورده. این نسخه را نوادگان ایشان نقل کردند. این که می گوئیم طریقی ضعیف است چون استاد صدوق نوه نوه ایشان است. آن از پدرش آن از جدش از برقی پسر از برقی پدر. این یک نسخه ای بوده که میراث علمی خاندان برقی در قم بوده. روشن شد حال این نسخه؟ این استاد صدوق که نوه نوه است توثیق نشده. این که می گویند ضعیف به این معناست، سرّ ضعف روشن شد. آقای خوئی سرّ ضعف را این می داند، آقایان دیگر هم همین طور. آقایان رجالی ما بعد از علامه سرّ ضعف را می گویند این استاد صدوق که نوه نوه مثلا برقی است این توثیق نشده. ما سرّ ضعف را فهرستی نگاه می کنیم، نسخه بگوئیم اشکال داشته. اینی که این نسخه در قم جا نیفتاده خاندان برقی نقل کردند. به احتمال قوی خاندان برقی نسخه کامل را نقل کردند، اصحاب ما اصلا نسخه را مثلا فرض کنید پانصد تا حدیث داشته، اصحاب ما از آن پانصد تا صد تایش را در قم نقل کردند. بقیه اش را قبول نکردند پس اگر صدوق از محمد ابن مسلم منفردا نقل می کند سرّش روشن شد. یک نسخه ای است که میراث علمی خاندان است. آن وقت این مطلب که ما میراث علمی خاندان های علمی را قبول بکنیم یک نکته عقلانی هم هست. چیزی نیست بعید باشد. الان خیلی متعارف است، مثلا از آثار مرحوم فیض است، از نوه نوه ایشان نقل می کنند که در اختیار این خاندان است.

پرسش: این حجیت نمی آورد

آیت الله مددی: احسنت.

پس بنابراین آن چه که از محمد ابن مسلم نقل شده روشن شد حالش. یکیش از یک نسخه ضعیف کتاب علاء است، ضعیف به این معنا در قم تلقی به قبول نشد. ضعیف به این معنا. ضعیف به معنای آقایان که این آقا مجهول است، تضعیف نشده، مجهول است، استاد صدوق و پدرش. این دو تا مجهولند. ما بیشتر از آن راه وارد نمی شویم چون کتاب شناسی می کنیم، این نسخه مشکل دارد. حالا

.....

بعضی ها می گویند مشکل این است که مثلاً این حدیث در نسخه به نحو وجاده بود، احتمالاً. یک آقای خدا رحمت کند مرحوم قاموس، غالباً وقتی می خواهد یک چیزی را رد بکند می گوید شاید این در حاشیه بوده بعد با متن خلط شده. این حدیث را فرض کنید فتوای محمد ابن مسلم است که در حاشیه بوده مرحوم برقی پدر که کان ضعیفا فی الحدیث این حاشیه را در متن آورده، خوب یُحتمل. به هر حال این نسخه مشکل دارد اما صدوق هم مشکل ندارد. صدوق می گوید نسخه خاندان علمی است من برداشتم آوردم. این مطالبی را که ما الان خدمتتان عرض میکنیم ۱۰۵۰ سال قبل در همین حوزه قم مطرح شده ما داریم اعاده می کنیم. صدوق نظرش این است که این نسخه از خاندان برقی است و این مطلبی هم که صدوق گفته اجمالاً قابل قبول است، انصافاً بحث خیلی پرتی هم نیست، من می خواهم نکته ها را عرض بکنم. آقایان هم حرفشان این است کتاب علاء نسخ، ما حتی صفوان عن علاء داریم، یعنی اجلائی اصحاب ما از علاء نقل کردند. پس این حدیث به دو نسخه از محمد ابن مسلم نقل شده، یکی در یک نسخه ضعیف از کتاب علاء که فقط صدوق هم نقل کرده. نه شیخ کلینی نقل کرده و نه شیخ طوسی. رغم وجود کتاب علاء و افراد اجلائی اصحاب از ایشان. خیلی اجلاء از ایشان نقل کردند. اصل این نسخه هم محمد ابن خالد برقی یا به اصطلاح بنده برقی پدر، چون برقی پسر معروف است، صاحب محاسن برقی پسر است. برقی پدر، پسر اسمش احمد است، پدر هم اسمش محمد است.. محمد برقی یا برقی پدر این راوی نسخه از کوفه به قم بوده. به هر حال اصحاب ما روی روایت ایشان تأمل داشتند. کان ضعیفا فی الحدیث، حتی بعضی ها هم تضعیفش کردند. نه ایشان تضعیف نیست، به نظر من خیلی دقیق نبوده. اخباری مسلک بوده، همه را نقل کرده، ضعیف و صحیح هر چه بوده حالا. نسخه یا به قول مرحوم آقای تستری حاشیه را به متن خلط کرده یا به قول آقایان دیگر وجاده بوده یا فتوای محمد ابن مسلم بوده، اشتباهها در نسخه ایشان روایت آمده. به هر حال این حدیث محمد ابن مسلم در قرن سوم یکیش قرن دوم است مال نسخه علاء، این نسخه علاء مشکل دارد. این مال نسخه علاء. آن نسخه ای هم که از محمد ابن علی ابن محبوب است آن هم مشکل دارد. و بعد هم معلوم شد که اصحاب ما در طول تاریخ به این دو روایت فتوا ندادند. روشن شد دیگه، بحث تعبد کنار رفت. ریشه ها تا حد زیادی روشن شد. البته ما در همه جا به این روشنی ایشان روشن نمی کنیم، تا حد زیادیش یکیش کلام بکیر بوده و یکیش یک

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: قاعده فراغ و تجاوز

یکشنبه: ۱۳۹۸/۷/۷

جلسه: ۹

صفحه ۱۸

نسخه از محمد ابن مسلم بوده که هر دو نسخه مشکل داشته. لذا من همیشه عرض می کنم ما الان با این مقدمات حتی این را به

محمد ابن مسلم هم نمی توانیم نسبت بدهیم چه برسد به امام صلوات الله و سلامه علیه

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين